

فلسفه تحلیلی، شماره سی و هشت، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۱۱۷-۱۴۲

## نقدی بر انکار کیفیت‌های ذهنی: بررسی دیدگاه دانیل دنت<sup>۱</sup>

ابوالقاسم هاشمی

دانش‌آموخته دکتری فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات،

دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

احمد رضا همتی مقدم<sup>۲</sup>

استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

کیفیت‌های ذهنی به معنای حداقلی و شهودی، همان ویژگی‌های پدیداری و ذاتی خود تجربه است که از آن‌ها با عنوان کوالیا یاد می‌شود. معمولاً حالت‌های ادراکی، احساسات بدنی، حالت‌های عاطفی و هیجانی و حالت‌های شبه ادراکی را نمونه‌هایی از حالت‌های ذهنی به‌شمار می‌آورند که از کیفیت‌های ذهنی برخوردار هستند. دانیل دنت آمریکایی وجود کیفیت‌های ذهنی را با استفاده از آزمون‌های فکری‌ای که طراحی کرده است انکار می‌کند. دیدگاه وی با عنوان «حذف‌گرایی درباره‌ی کیفیت‌های ذهنی» شناخته شده است. در این آزمون‌ها دنت پیشینه‌ی وجود کیفیت‌های ذهنی را زیر سؤال می‌برد و تناقض‌هایی را آشکار می‌سازد که در کیفیت‌های ذهنی ممکن است وجود داشته باشد. در برابر دنت فیلسوفانی چون تای برخلاف دنت برای امکان وجود کیفیت معکوس دلیل خود را بیان می‌کند و ویلیام وب امکان پیشرفت در تکنولوژی را سبب‌ساز تأیید تجربی برای معکوس شدن کیفیت‌های ذهنی به‌شمار می‌آورد. در انتها پاسخ سومی از جانب نویسندگان به استدلال‌های دنت صورت‌بندی می‌شود که مطابق آن هر تجربه‌ی آگاهانه‌ای دارای ویژگی‌هایی است که ممکن است مختص به یک شخص باشد: ویژگی‌هایی که تبیین کامل یک پدیده بدون آن‌ها ناممکن است.

**کلیدواژه‌ها:** کیفیت‌های ذهنی، ویژگی پدیداری، کوالیا، آزمون فکری.

---

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱۲/۹؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴ (مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «کوالیا از دیدگاه تامس نیگل»، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، با راهنمایی دکتر احمد رضا همتی مقدم است).

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): a-hemati@srbiau.ac.ir

## کیفیت‌های ذهنی

آیا کیفیت‌های ذهنی وجود دارند؟ شاید پاسخ روشن به این پرسش، کلیدی برای حل کردن مسئله‌ی ذهن-بدن نیز باشد. هنگامی که از وجود داشتن کیفیت‌های ذهنی می‌پرسیم در واقع وارد قلمرو متافیزیک کیفیت‌های ذهنی می‌شویم. قلمرویی که وجود و ماهیت این کیفیت‌ها و حتی نحوه‌ی وجود آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ما به‌طور روزمره انواع بسیاری از احساسات و تجربه‌ها را از سر می‌گذرانیم؛ از ادراکات گرفته تا احساسات بدنی و عواطف. برای مثال، من شیء قرمزی را می‌بینم (ادراک دیداری)، انگشتان خود را روی کاغذ سنباده می‌کشم (ادراک بساوایی)، بوی عطر را استشمام می‌کنم (ادراک بویایی)، دردی را در انگشت خود احساس می‌کنم (احساس بدنی)، و احساس خشم می‌کنم (عاطفه). در هر یک از این موارد، من فاعل حالتی ذهنی با خصلت پدیداری<sup>۱</sup> کاملاً متمایزی هستم یعنی ویژگی خاصی که در هر یک از تجربه‌های من نمودار می‌شود؛ در مورد نخست، خصلت پدیداری خصلت پدیداری تجربه‌ی دیداری من قرمزی است؛ در دومی، خصلت پدیداری تجربه‌ی بساوایی من زبری است؛ در سومی، خصلت پدیداری تجربه‌ی بویایی من احساس بوی خوش است؛ در چهارمی، خصلت پدیداری تجربه‌ی من دردناکی است؛ و در پنجمی خصلت پدیداری تجربه‌ی عاطفی من احساس خشم است. خصلت پدیداری یک حالت ذهنی همان چیزی است که از آن با عنوان کیفیت<sup>۲</sup> یا حس و حال از سرگذراندن آن حالت برای من، نام برده می‌شود.

فیلسوفان گاهی این قبیل خصلت‌های پدیداری تجربه را «qualia» (که مفرد آن «quale» است)، یعنی کیفیت‌های ذهنی، می‌نامند. این کاربرد به معنای حداقلی واژه‌ی «کیفیت‌های ذهنی» اشاره می‌کند، یعنی جنبه‌هایی از حیات ذهنی ما که به نحو

1. phenomenal character

2. what it is like. Nagel, T., "What is it Like to be a Bat?", *The Philosophical Review*, 1974.

درون‌نگرانه<sup>۱</sup> و پدیداری<sup>۲</sup> در دسترس ما قرار دارند؛ به عبارت دیگر، خصوصیاتِ از تجربه که از منظر اول‌شخص می‌توانیم به آن‌ها دسترسی داشته باشیم و به طور مستقیم برای ما ظاهر می‌شوند، مانند ویژگی قرمزی یا بوی خوش که در تجربه‌های دیداری یا بویایی ما، به طور پدیداری و مستقیمی برای ما ظاهر می‌شوند.

کیفیت‌های ذهنی به معنای حداقلی دو مؤلفه دارند: ۱. مؤلفه‌ی وابسته به شخص: حس و حالی که صاحب تجربه از سر می‌گذرانند و ۲. مؤلفه‌ی وابسته به تجربه: ویژگی‌هایی که کیفیت تجربه کردن را تشکیل می‌دهند. اما کیفیت‌های ذهنی به معنای حداکثری عبارت‌اند از خصوصیات تجربه که الف) از طریق درون‌نگری می‌توان به آن‌ها دسترسی داشت و ب) ربطی و بازنمودی نیستند یعنی نه هویتشان در ارتباط با امور دیگر تعین می‌یابد و نه چیزی بیرونی را بازنمایی می‌کنند.<sup>۳</sup>

کیفیت‌های ذهنی در معنای حداقلی اموری شهودی‌اند که باید تبیینی از آن‌ها ارائه دهیم. برای مثال، مطابق با واقع‌گرایی مستقیم<sup>۴</sup> (نظریه‌ی واقع‌گرایی مستقیم کیفیت‌های ذهنی در واقع همان ویژگی‌های عینی اشیاء بیرونی‌اند که در تجربه‌هایمان با آن‌ها رابطه‌ی مستقیم برقرار می‌کنیم)، کیفیت‌های ذهنی به صورت روابطی با ویژگی‌های اشیاء بیرونی تبیین می‌شوند؛ مثلاً کیفیت دیداری قرمزی، طبق این تبیین، رابطه‌ای با ویژگی قرمزی خود شیء فیزیکی است. این کیفیت، در واقع، بازنمایی ویژگی قرمزی شیء فیزیکی است. (براساس دیدگاه بازنمودگرایی حالات ذهنی در کنار ویژگی‌های پدیداری، محتواهای بازنمودی هم دارند، یعنی اطلاعاتی را درباره‌ی خود ما و جهان پیرامون ما دربردارند. برای مثال باور به این‌که من سرما خورده‌ام، سرماخوردگی مرا بازنمایی می‌کند.) و براساس نظریه‌هایی هم‌چون داده‌های حسی (چیزی است که مستقیماً از آن

1. introspective

2. phenomenal

3. Maund, B., "A Defense of Qualia in the Strong Sense", *The Case for Qualia*, E. Wright (ed.), 2008, p.270.

4. Direct Realism

مطلع هستیم و به یک ادراک کننده‌ی خاص اختصاص دارد و کیفیت‌های حسی رایج مانند رنگ‌ها و شکل‌ها را مصداق می‌بخشد<sup>۱</sup>، این کیفیت‌ها ویژگی خود تجربه هستند. گاهی به تبیین اخیر از کیفیت‌های ذهنی که آن‌ها را ویژگی‌های غیرربطی و غیربازنمودی خود تجربه تلقی می‌کند نیز «کیفیت‌های ذهنی» می‌گویند که همان معنای حداکثری اصطلاح «کیفیت‌های ذهنی» است. بدین ترتیب، معنای حداقلی کیفیت‌های ذهنی به امری شهودی اشاره می‌کند که نیازمند تبیین است و معنای حداکثری آن به امری نظری اشاره می‌کند که در واقع یکی از تبیین‌ها برای کیفیت‌های ذهنی به معنای حداقلی است. اصطلاح فلسفی qualia اصطلاح سراسر است و واضحی نیست. همان‌طور که در بالا اشاره شد، مقصود ما از کیفیت‌های ذهنی در این‌جا همان معنای حداقلی یا شهودی آن، یعنی ویژگی‌های پدیداری، است؛ کیفیت‌های پدیداری یا احساس‌شده‌ای که با تجربه‌های آگاهانه‌ی ما همراه‌اند؛ مثلاً تجربه‌ی دیدن یک سیب قرمز که در آن کیفیت پدیداری قرمزی برای ما پدیدار می‌شود یا تجربه‌ی چشیدن ترشی که در آن کیفیت پدیداری ترشی را تجربه می‌کنیم یا تجربه‌ی احساس درد که در آن از کیفیت پدیداری دردناکی آگاه می‌شویم. به این کیفیت‌های پدیداری، احساس و حس خام<sup>۲</sup> نیز گفته می‌شود.

جنبه‌ی کیفی یا پدیداری حالت‌های ذهنی در واقع همان نحوه‌ای است که این حالت‌های، تجربه می‌شوند یا نحوه‌ای که اشیا برای ما به نظر می‌رسند. پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که کیفیت‌های ذهنی با چه ویژگی‌ها و خصوصیات برای ما پدیدار می‌شوند؟ مثلاً از جهت رابطه‌ی معرفتی یا وجودشناختی با صاحب تجربه، چه خصوصیات دارند؟ معمولاً برای کیفیت‌های ذهنی خصوصیات زیر را برمی‌شمارند:

۱. خصوصی بودن<sup>۳</sup>.
۲. بی‌واسطه بودن<sup>۱</sup> و ۳. بیان‌ناپذیر یا ناگفتنی بودن<sup>۲</sup>.

1. Robinson, H., *Perception*, New York, Routledge, 1994, pp.1-2.

2. raw feel

3. privacy

یکی از خصوصیات حالت‌های ذهنی این است که دارای کیفیتی هستند که فقط دارنده‌ی این حالت‌ها آن کیفیت را احساس می‌کند و دیگران به آن دسترسی ندارند؛ یعنی این جنبه‌ی کیفی تنها از منظر اول‌شخص قابل دانستن است. مثلاً دردها واجد احساس کیفی خاصی هستند که مشخصه‌ی درد است، یعنی رنجش و ناراحتی. وقتی من درد می‌کشم، فقط خودم می‌دانم این درد چه احساسی دارد و دیگران نمی‌توانند «درد مرا» آن‌طور که من احساس می‌کنم احساس کنند. هر نوعی از تجربه، کیفیت احساسی خاص خودش را دارد. این ویژگی را «خصوصی» بودن کیفیت‌های ذهنی می‌نامند.

به علاوه، معمولاً تصور می‌شود که شخص به طور مستقیم و بی‌واسطه، یعنی بدون استنتاج، به کیفیت‌های ذهنی تجربه‌هایش معرفت دارد. این ویژگی را «بی‌واسطگی» می‌نامند. سه تلقی از ویژگی بی‌واسطگی می‌توان در نظر گرفت.<sup>۳</sup>

الف. تلقی شیء‌محور: یک تجربه را در صورتی بی‌واسطه می‌نامیم که شیئی‌ای میان فاعل تجربه و متعلق آن (در این‌جا، کیفیت‌های ذهنی) واسطه نشود. طبق این تلقی، تجربه‌ی شخص S از شیء O در صورتی بی‌واسطه است که هیچ شیء دیگری، مانند i، میان S و O واسطه نباشد. و در صورتی باواسطه است که i میان S و O واسطه باشد. اگر کیفیت‌های ذهنی به این معنا بی‌واسطه باشند، مقصود این خواهد بود که میان شخص یا تجربه‌ی او از یک سو، و کیفیت‌های ذهنی، از سوی دیگر، هیچ واسطه‌ای وجود ندارد.

ب. تلقی انفعالی: یک تجربه در صورتی بی‌واسطه است که فاعل آن، هیچ چیزی به آن نیفزاید یا کنترل مستقیمی بر آن نداشته باشد بلکه صرفاً به‌طور منفعلانه آن را

---

1. immediacy

2. ineffability

3. Bailey, A. R., *Phenomenal Properties: The Epistemology and Metaphysics of Qualia*, Doctoral dissertation, University of Calgary, 1998, p.90.

دریافت کند (احتمالاً به همین دلیل است که گاهی از کیفیت‌های ذهنی با عنوان «داده»<sup>۱</sup> یاد می‌شود). براساس این تلقی، تجربه بی‌واسطه است اگر هیچ تأثیری از حالت‌های شناختی ما (مانند باور و فکر) نپذیرد بلکه صرفاً به‌طور منفعلانه‌ای پذیرای اطلاعات بیرونی باشد.

یکی از چالش‌های پیش روی این تلقی نظریه‌ای است که اخیراً با عنوان «نفوذ شناختی»<sup>۲</sup> مطرح شده است. طبق این نظریه، تجربه‌های ما متأثر از حالت‌های شناختی یا وابسته به آن‌ها هستند. مثلاً تجربه‌ی دیداری شخص از متنی به زبان روسی هنگامی که این زبان را می‌فهمد متفاوت است با تجربه‌ی او هنگامی که آن را نمی‌فهمد. در این‌جا فهمیدن که حالتی شناختی است بر خصلت کیفی تجربه‌ی شخص از آن متن تأثیر می‌گذارد. یا مثلاً وقتی شخص باور دارد که موزها زردرنگ‌اند، تجربه‌اش از یک موز بی‌رنگ دربردارنده‌ی خصلت کیفی مایل به زردی خواهد بود.<sup>۳</sup> یا مواردی وجود دارند که در آن‌ها توقع ما از رنگ یک چیز بر تجربه‌ی ما از رنگ آن تأثیر می‌گذارد. بنابراین، اگر این نظریه درست باشد، تجربه‌ی ما نمی‌تواند صرفاً انفعالی باشد بلکه متأثر از حالت‌های شناختی خواهد بود.

اما می‌توان چنین به این چالش پاسخ داد که این قبیل مثال‌ها به‌طور قاطعی تأثیرپذیری تجربه را از حالت‌های شناختی نشان نمی‌دهند، زیرا هنگامی که جهان را تجربه می‌کنیم، بی‌درنگ همراه با تجربه حکم یا باور تجربی خامی پدید می‌آید که حالتی شناختی محسوب می‌شود. در مثال‌های فوق، روشن نیست که آن‌چه تحت تأثیر حالت‌های شناختی مرتبه بالاتر قرار می‌گیرد خود تجربه است یا حکم تجربی همراه با آن. چنین پاسخی ممکن است اساساً موجب مغشوش شدن مفهوم کیفیت‌های ذهنی

---

1. given

2. cognitive penetration

3. Siegel, S., "Cognitive Penetrability and Perceptual Justification", *Noûs*, 46.2, 2012.

شود. همان‌طور که جلوتر خواهیم دید، دانیل دنت براساس مشخص نبودن مرز میان کیفیت‌های ذهنی و حالت‌های شناختی، استدلال می‌کند که اساساً تفاوتی میان آن‌ها وجود ندارد و در نتیجه نباید کیفیت‌های ذهنی را مجزا از حالت‌های شناختی مفروض بگیریم. به عبارت دیگر، دنت استدلال می‌کند که هیچ راه تجربی‌ای برای تأیید این‌که در مواردی مشابه موارد فوق، کیفیت‌های ذهنی ما (تجربه‌ی ما) تغییر کرده‌اند یا حالت‌های شناختی ما، وجود ندارد. پس هیچ واقعیتی درباره‌ی تفاوت میان کیفیت‌های ذهنی و حالت‌های شناختی در کار نیست. در نتیجه، مفهوم کیفیت‌های ذهنی بی‌پایه است. البته همان‌طور که خواهیم دید، برخی از فیلسوفان برخلاف نظر دنت معتقدند که علی‌الاصول راه‌های تجربی‌ای برای تشخیص این‌که در موارد فوق، کیفیت‌های ذهنی ما تغییر کرده‌اند یا حالت‌های شناختی ما، در دست داریم و در نتیجه می‌توان گفت که واقعیتی درباره‌ی کیفیت‌های ذهنی وجود دارد.

ج. تلقی استنتاجی: یک تجربه در صورتی بی‌واسطه است که نتیجه‌ی فرایند استنتاج نباشد. براساس این تلقی، کیفیت‌های ذهنی بی‌واسطه‌اند اگر معرفت ما به آن‌ها از طریق معرفت به چیز دیگری حاصل نشده باشد. معرفت به چیزی به واسطه‌ی معرفت به چیزی دیگر می‌تواند از چند طریق رخ دهد: ۱. استنتاج منطقی: مثلاً معرفت به  $Q$  به واسطه‌ی معرفت به  $P$  و معرفت به  $P \rightarrow Q$  به دست می‌آید، ۲. استقرا: مثلاً معرفت به  $Q$  از این طریق حاصل می‌شود که می‌دانیم  $P$  و هم‌چنین می‌دانیم که در گذشته، در بیشتر مواردی که  $P$  حاصل شده است،  $Q$  هم به دنبال آن آمده است، ۳. از طریق دلالت: مثلاً معرفت ما به این‌که خانه آتش گرفته است از این طریق به دست می‌آید که می‌بینیم از پنجره‌ی خانه دود بیرون می‌آید (دلالت طبیعی) یا معرفت ما به این‌که برای رفتن به اتوبانی باید از سمت راست پیچید، از طریق تابلوی راهنمایی به دست می‌آید (دلالت قراردادی یا وضعی). به این ترتیب، این ادعا که کیفیت‌های ذهنی به لحاظ استنتاجی (به معنای عام کلمه که شامل همه‌ی این موارد می‌شود) بی‌واسطه‌اند به این معنا است که

معرفت ما به کیفیت‌های ذهنی نه از طریق استنتاج منطقی، نه استقرا و نه از طریق نشانه‌ها به دست می‌آید.

این ادعا که معرفت ما به کیفیت‌های ذهنی بدون استنتاج به دست می‌آید در مورد اطلاع‌پدیداری ما از کیفیت‌های ذهنی پذیرفتنی به نظر می‌رسد. اما مشکل هنگامی پیش می‌آید که معرفت گزاره‌ای به کیفیت‌های ذهنی را در نظر بگیریم، یعنی باوری درباره‌ی کیفیت‌های ذهنی تحت یک توصیف خاص. در این جا به نظر می‌رسد که آگاهی‌پدیداری ما از کیفیت‌های ذهنی واسطه‌ی استنتاجی یا دلالتی معرفت گزاره‌ای ما به این کیفیت‌ها است. می‌توان چنین پاسخ داد که رابطه میان آگاهی‌پدیداری از کیفیت‌های ذهنی و معرفت گزاره‌ای به آن‌ها رابطه‌ای روان‌شناختی است، نه استنتاجی یا دلالتی.

و در نهایت ویژگی دیگری از کیفیت‌های ذهنی ناگفتنی بودن آن‌هاست. گفته می‌شود که کیفیت‌های ذهنی را نمی‌توان از طریق زبان به دیگران منتقل کرد؛ مثلاً من نمی‌توانم تجربه‌ی چشایی خودم را از شربت لیموناد برای دیگران بیان کنم. این ویژگی را «ناگفتنی» بودن می‌نامند. می‌توان آن را این‌گونه صورت‌بندی کرد:

شیء یا ویژگی  $x$  بیان‌ناپذیر است اگر و تنها اگر انتقال زبانی  $x$  به اشخاص دیگر ممکن نباشد.

### چه حالت‌های ذهنی‌ای از کیفیت ذهنی برخوردارند؟

اگر به کلی منکر کیفیت‌های ذهنی نباشیم، تردیدی نیست که برخی از حالت‌های ذهنی از چنین کیفیت‌هایی برخوردارند اما در مورد برخی دیگر از حالت‌های ذهنی بحث و اختلاف وجود دارد که آیا واجد کیفیت‌های ذهنی هستند یا نه. اگر اساساً حالت‌های ذهنی از کیفیت‌های ذهنی برخوردار باشند، حالت‌های ذهنی زیر بی‌گمان نمونه‌های اعلا‌ی چنین حالت‌هایی خواهند بود:

الف. حالت‌های ادراکی مانند تجربه‌ی دیداری از رنگ‌ها، تجربه‌ی شنیداری اصوات مختلف، تجربه‌ی بویایی بوهای مختلف، تجربه‌ی چشایی طعم‌ها و مزه‌های گوناگون مانند شوری و شیرینی، و تجربه‌ی بساوایی نرمی و سفتی. برای مثال، وقتی پارچه‌ی نرمی را با دستم لمس می‌کنم، تجربه‌ی بساوایی من از این پارچه از کیفیت ذهنی نرمی (نرم به نظر رسیدن) برخوردار است؛ هنگامی که گل قرمزی را می‌بینم، تجربه‌ی بصری من از این گل دارای کیفیت ذهنی قرمزی (قرمز به نظر رسیدن) است؛ وقتی طعم شیرین کیکی را می‌چشم، تجربه‌ی چشایی من دارای کیفیت ذهنی شیرینی (شیرین به نظر رسیدن) است، و مانند این‌ها.

ب. احساسات بدنی مانند درد، خارش، قلقلک، ارگاسم و ... مثلاً شخص هنگامی که درد می‌کشد، کیفیت ذهنی دردناکی (دردناک به نظر رسیدن) را تجربه می‌کند.

ج. حالت‌های عاطفی و هیجانی مانند خشم، خوشحالی و شغف، حسادت، اندوه و ... مثلاً هنگامی که شخص بسیار خشمگین است، احساس کیفی خاصی (کیفیت ذهنی خشم‌آلود) را تجربه می‌کند.

د. حالت‌های شبه‌ادراکی مانند تخیل و رؤیا. در این موارد نیز به نظر می‌رسد که کیفیت ذهنی خاصی در تجربه‌ی شخص دخیل است؛ مثلاً وقتی من سیب قرمزی را تخیل می‌کنم یا آن را در رؤیا می‌بینم، کیفیت قرمزی خاصی را تجربه می‌کنم.

اما دسته‌ی دیگری از حالت‌های ذهنی وجود دارد که روشن نیست آیا از کیفیت ذهنی برخوردارند یا نه: حالت‌های شناختی، یعنی گرایش‌های گزاره‌ای یا حالت‌هایی که هنجارهای خاصی از عقلانیت بر آن‌ها حاکم است (مانند این که نباید متناقض باشند)، از قبیل باور، فکر کردن، تصمیم گرفتن، قصد کردن و غیره. شخص (به معنای هنجاری کلمه) نمی‌تواند و نباید باورهای متناقض یا قصدهای متناقضی داشته باشد (در حالی که مثلاً در مورد عواطفی هم چون اشتیاق چنین هنجاری حاکم نیست؛ شخص می‌تواند هم

اشتیاق شدیدی داشته باشد که در زمان مشخصی، پروژه‌ی ناتمام خود را انجام دهد و هم اشتیاق شدیدی داشته باشد که با همسرش به مسافرت برود درحالی‌که این دو اشتیاق با هم قابل جمع نیستند). آیا تجربه‌ی بالفعل این قبیل حالت‌های شناختی با کیفیت‌های ذهنی خاصی همراه است؟ (توجه داشته باشید که موضوع بحث حالت‌های شناختی بالفعل و آگاهانه است، مانند باور آگاهانه و بالفعل به این‌که تهران پایتخت ایران است، و نه حالت‌های شناختی بالقوه و ناآگاهانه مانند باور شخص به این‌که تهران پایتخت ایران است، درحالی‌که خواب است یا به چیز دیگری فکر می‌کند).

معمولاً فیلسوفان ذهن قائل‌اند که حالت‌های شناختی کیفیت‌های ذهنی ندارند. باور داشتن به این‌که تهران پایتخت ایران است یا فکر کردن به این‌که دو به علاوه‌ی دو مساوی است با چهار، با هیچ کیفیت ذهنی یا ویژگی پدیداری خاصی همراه نیست. اما به تازگی برخی از فیلسوفان با این دیدگاه مرسوم مخالفت کرده‌اند؛ مهم‌ترین فیلسوفانی که معتقدند حتی حالت‌های شناختی هم همراه با کیفیت‌های ذهنی خاصی تجربه می‌شوند، هرگن و تینسن هستند.<sup>۱</sup>

برخی از فیلسوفان، مانند پاول چرچلند، پاتریشا چرچلند، دنیل دنت و جرجز ری، به دلایل مختلفی وجود کیفیت‌های ذهنی را انکار کرده‌اند (این دیدگاه با عنوان «حذف‌گرایی» درباره‌ی کیفیت‌های ذهنی شناخته می‌شود). در مقابل، بسیاری از فیلسوفان وجود کیفیت‌های ذهنی را مفروض می‌گیرند و شماری از آن‌ها استدلال‌هایی را به سود آن مطرح کرده‌اند (این دیدگاه «واقع‌گرایی» درباره‌ی کیفیت‌های ذهنی نامیده می‌شود). همان‌گونه که بیان شد انکار وجود کیفیت‌های ذهنی در معنای حدقلی آن عجیب به نظر می‌رسد. اما ظاهراً دنت و دیگر فیلسوفان یادشده درصدد انکار همین معنا از کیفیت‌های ذهنی‌اند.

### استدلال دنت به سود حذف‌گرایی

دنیل دنت در مقاله‌ی مهم «کواینی‌سازی [یا حذف] کیفیت‌های ذهنی»<sup>۱</sup> به کلی وجود کیفیت‌های ذهنی را انکار می‌کند. شهوداً به نظر می‌رسد که کیفیت‌های ذهنی وجود دارند و این شهود با آزمون‌های فکری‌ای (پمپ‌های شهودی)<sup>۲</sup> مانند کیفیت‌های معکوس<sup>۳</sup> تأیید می‌شود. دنت در این آزمون و آزمون بعدی قصد دارد پیشینه‌ی وجود کیفیت‌های ذهنی را زیر سؤال ببرد. نخست به کیفیت‌های معکوس حمله می‌کند و قصد واژگون‌سازی آن را دارد. در کیفیت معکوس ممکن است زمانی که من چیزی را قرمز می‌بینم شما آن را سبز ببینید و برعکس، یعنی ممکن است تجربه‌های رنگی ما به لحاظ پدیداری معکوس باشند.

طبق آزمون فکری کیفیت‌های معکوس، ممکن است کسی وجود داشته باشد که همه‌ی چیزهای سبز را به صورت قرمز می‌بیند و برعکس، اما رفتارهای گفتاری و غیرگفتاری او هیچ تفاوتی با افراد عادی که سبزها را سبز و قرمزها را قرمز می‌بینند ندارد. اما این آزمون فکری قرار است شهودهای ما را در مورد وجود کیفیت‌های ذهنی، طبق تلقی سنتی، نشان دهد. دنت این آزمون فکری را با مورد واقعی‌تری بازسازی می‌کند:

[آزمون فکری ۱] من شما را می‌بینم که با ولع به مقداری از گل کلم پخته شده گاز می‌زنید؛ در حالی که حتی اندکی از بوی آن حال مرا به هم می‌زند؛ و من تعجب می‌کنم که شما چگونه می‌توانید از این مزه لذت ببرید، اما این‌طور به ذهنم می‌رسد که گل کلم احتمالاً برای شما مزه‌ی متفاوتی دارد (باید داشته باشد؟). این فرضیه بسیار مقبول به نظر می‌رسد زیرا می‌دانم که گاهی یک غذا برای خود من هم در زمان‌های مختلف مزه‌های متفاوتی دارد. برای مثال، نخستین جرعه‌ای که از آب پرتقال می‌نوشم، بسیار شیرین‌تر از دومین یا سومین جرعه به نظر می‌رسد در صورتی که میان این جرعه‌ها مقداری کیک

---

1. Quining Qualia

2. intuition pumps

3. inverted qualia

بسیار شیرین بخورم؛ اما اگر مقداری قهوه بنوشم، آب پرتقال دوباره (تقریباً؟ دقیقاً؟) به همان شیرینی جرعه‌ی اول بازمی‌گردد. ما مطمئناً در مورد این چیزها سخن می‌گوییم (و فکر می‌کنیم) و مطمئناً این سخن‌ها یا تفکرات خیلی اشتباه نیستند ... مطمئناً درست است که از چگونگی [یا کیفیت] به نظر رسیدن طعم آب پرتقال برای دنت در زمان *t* سخن بگوییم و بپرسم که آیا این همان چگونگی به نظر رسیدن طعم آب پرتقال در زمان *t*<sup>۱</sup> است.

برای زیر سؤال بردن مفهوم پیشینی کیفیت‌های ذهنی کار هنوز تمام نشده است، دنت با آزمون فکری دیگری که از آن برای اثبات وجود کیفیت‌های ذهنی استفاده شده است و آن سناریوی کیفیت‌های مفقود<sup>۲</sup> است وجود کیفیت‌های ذهنی را به چالش می‌کشد. ممکن است موجودی کارکردهایی کاملاً مشابه کارکردهای ما را به نمایش بگذارد اما فاقد هرگونه خصلت پدیداری یا کیفیت ذهنی‌ای باشد. دنت این آزمون را به صورت زیر بیان می‌کند:

[آزمون فکری ۲] آیا شرکت برادران گالو می‌تواند افرادی را که برایش کار چشیدن شراب را انجام می‌دهند با ماشین جایگزین کند؟ به احتمال زیاد طراحی و ساخت یک دستگاه تخصصی کامپیوتری برای کنترل کیفیت و طبقه‌بندی برای تکنولوژی کنونی ممکن است. ما به اندازه‌ی کافی درباره‌ی شیمی می‌دانیم تا تبدیل‌کننده‌هایی بسازیم که جایگزین اندام‌های چشایی و بویایی شوند، و تصورپذیر است که از خروجی این تبدیل‌کننده‌ها به عنوان مواد خام \_«داده‌های حسی»\_ استفاده کنیم تا ارزیابی، توصیف و طبقه‌بندی‌های دقیقی انجام دهیم. نمونه را در قیف بریزید، طی چند دقیقه یا چند ساعت، دستگاه ترکیب شیمیایی مزبور را طبقه‌بندی می‌کند و این پیام را هم می‌دهد:

1. Dennett, D. C., Quining qualia. In Anthony J. Marcel & E. Bisiach (eds.), *Consciousness in Modern Science*, Oxford University Press, 1988, p.383.

2. absent qualia

«شراب ایتالیایی نرم با رنگ روشن، اما فاقد انرژی». این ماشین شاید به مراتب دقیق‌تر و منسجم‌تر از انسان‌های چشمنده باشد، ولی «مطمناً» هر اندازه هم حساس و دقیق باشد، هرگز از آن‌چه ما هنگام چشیدن شراب داریم برخوردار نیست: کیفیت ذهنی تجربه‌ی آگاهانه! حالت‌های درونی دستگاه هرگونه حالت اطلاعاتی، استعدادی و کارکردی که داشته باشند، هیچ کدام همانند کیفیت‌های ذهنی، خاص نیستند.<sup>۱</sup>

هدف دنت از طرح این دو آزمون چه بوده است؟ دنت قصد داشت تا مفهوم پیشینی از کیفیت‌های ذهنی و آن‌چه را که پاشنه‌ی آشیل نگاه سنتی به کیفیت‌های ذهنی بود را بنا به گفته‌ی خود واژگونه سازد. با تأمل بر این دو آزمون فکری، می‌توان ادعا کرد که کیفیت‌های ذهنی باید چهار ویژگی زیر را داشته باشند:

۱. ناگفتنی یا بیان‌ناپذیر بودن: هرگز نمی‌توان نحوه‌ی به نظر رسیدن یا تجربه شدن یک کیفیت ذهنی را به زبان درآورد و از طریق زبان به شخص دیگری منتقل کرد.
  ۲. غیرربطی بودن: کیفیت‌های ذهنی ویژگی‌هایی غیرربطی‌اند یعنی در نسبت یا ارتباط با چیزهای دیگر تفرد نمی‌یابند.
  ۳. خصوصی بودن: کیفیت‌های ذهنی ضرورتاً خصوصی‌اند یعنی ممکن نیست هیچ کس بجز دارنده‌ی آن‌ها به آن‌ها معرفت داشته باشد. در نتیجه، با هیچ آزمون عینی و سوم‌شخص و هیچ مقایسه‌ی بین‌الاشخاصی‌ای نمی‌توان به کیفیت‌های ذهنی پی برد.
  ۴. قابلیت دسترسی بی‌واسطه: شخص تجربه‌کننده به طور بی‌واسطه و مستقیم به کیفیت‌های ذهنی خودش دسترسی دارد زیرا آن‌ها کیفیت‌های تجربه‌ی او هستند.
- به این ترتیب، به نظر دنت، شهودهایی که به‌طور سنتی مؤید کیفیت‌های ذهنی قلمداد می‌شوند به تصویری از کیفیت‌های ذهنی می‌انجامند که (شهوداً) این چهار خصوصیت را دارد. مدعای دنت این است که کیفیت‌های ذهنی با چنین تصویری اصلاً وجود ندارند؛ یعنی چیزی به عنوان ویژگی یا کیفیت تجربه وجود ندارد که ناگفتنی،

---

1. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, p.384.

خصوصی، غیرربطی و بی واسطه دسترس پذیر باشد. بنا به برداشت دنت این دو آزمون فکری سبب گمراهی ما شده اند و باید کنار گذاشته شوند. آیا واقعاً چنین است که دنت ادعا می کند؟

شاید کسی بگوید که ما کیفیت های ذهنی را به عنوان ویژگی ها یا کیفیت های پدیداری تجربه می پذیریم اما نمی پذیریم که کیفیت های ذهنی این چهار خصوصیت را داشته باشند. پاسخ دنت این است که اگر مقصود از «کیفی» یا «پدیداری» چیزی نیست که واجد این چهار خصوصیت است، پس مقصود چیست؟ مثلاً باز نمودگرایان مدعی اند که خصلت پدیداری یا کیفیت های ذهنی همان ویژگی هایی از اشیاء بیرونی اند که در تجربه ی ما بازنمایی می شوند. این نظریه «ویژگی ها» را به تصویر می کشد، اما جایگاه امر «پدیداری» در این نظریه کجاست؟ به نظر دنت، وقتی می گوئیم که چیزی «پدیداری» است این تصور به ذهن می آید که آن چیز خصوصی، وابسته به خود شخص تجربه کننده و بیان ناپذیر است. به تعبیر دیگر، این که چیزی را ویژگی پدیداری تجربه در نظر بگیریم و در عین حال آن را عمومی و بیان پذیر بدانیم، متناقض نما به نظر می رسد. این نکته نشان می دهد که دنت قرار است به معنای شهودی کیفیت های ذهنی حمله کند، هرچند ویژگی های معنای حداکثری کیفیت های ذهنی \_ مانند غیرربطی و غیربازنمودی بودن \_ را از مؤلفه های معنای شهودی و حداقلی آن می داند.

استدلال دنت برای این که کیفیت های ذهنی وجود ندارند استدلال مفصلی است که بر سیزده آزمون فکری دیگر مبتنی است و قرار است تناقضی را در شهودهای ما درباره ی کیفیت های ذهنی نشان دهد. سومین آزمون فکری قرار است این شهود را نشان دهد که آزمون فکری نخست (یعنی کیفیت های معکوس که ابتدا جان لاک آن را مطرح کرده بود) نه قابل تأیید است و نه قابل ابطال:

[آزمون فکری ۳: طیف معکوس] طیف معکوس در واقع فرضیه ای درباره ی دو نفر است: من از کجا بدانم که من و شما رنگ عینی واحدی را هنگام نگاه کردن به یک چیز

می‌بینیم؟ از آن‌جا که هر دوی ما کلمات مربوط به رنگ را با اشاره به اشیاء رنگی عمومی آموخته‌ایم، رفتار گفتاری ما در مورد رنگ‌ها یکی خواهد بود حتی اگر رنگ‌های ساجکتیو کاملاً متفاوتی را تجربه کنیم. براساس شهود، چنین فرضی به طور نظام‌مند قابل تأیید (و قابل ابطال) نیست.<sup>۱</sup>

احتمالاً دنت در این‌جا بر این فرض قوی تأییدگرایانه اتکا نمی‌کند که هر فرضی که قابل تأیید و ابطال نیست، بی‌معنا است بلکه بر این فرض فروتنانه‌تر اتکا می‌کند که هر آن‌چه قابل تأیید و ابطال نیست مشکوک است. پس می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس آزمون‌های فکری ۱ و ۲ که قرار بود تلقی سنتی از کیفیت‌های ذهنی را اثبات کنند نه تنها توسط آزمون طیف معکوس چنین چیزی اثبات نمی‌شود بلکه می‌توان گفت که کیفیت‌های ذهنی قابل تأیید و ابطال نیستند و در نتیجه مشکوک‌اند.

اما ما چه می‌توانیم بگوییم؟ یک پاسخ احتمالی این است که بگوییم: این آزمون‌ها در حال حاضر قابل تأیید و ابطال نیستند اما اگر تکنولوژی به اندازه‌ی کافی پیشرفت کند، می‌توان راهی برای تأیید یا ابطال آن‌ها یافت. دنت برای رسیدن به هدف خود دست از تلاش برنمی‌دارد و از آن‌جا که دنت می‌خواهد نه با استدلال‌های صوری بلکه با حمله به مفهومی‌های شهودی، وجود داشتن کیفیت‌های ذهنی را نابود سازد دست به سوی آزمون صوری‌ای دیگر می‌برد.

دنت با آزمون فکری ۴ این پاسخ را به چالش می‌کشد:

[آزمون فکری ۴] ماشین طوفان فکری: فرض کنید که ابزار علمی-عصبی‌ای وجود دارد که در سر شما جای داده می‌شود و تجربه‌ی بینایی شما را به مغز من انتقال می‌دهد مانند فیلم طوفان فکری. من با چشمان بسته گزارش دقیقی از آن‌چه شما می‌بینید می‌دهم ولی فقط از این تعجب می‌کنم که چرا آسمان زرد است، چمن قرمز است، و مانند این‌ها. آیا این امر به طور تجربی تفاوت کیفیت‌های ذهنی ما را تأیید نمی‌کند؟ اما

---

1. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, p.387.

فرض کنید که تکنیسین سیم را از کابل اتصالی می‌کشد، آن را ۱۸۰ درجه معکوس می‌کند و دوباره آن را داخل پریز می‌کند. حال من گزارش می‌دهم که آسمان آبی است، چمن سبز است و همین‌طور. جهت «صحیح» سیم کدام است؟ طراحی و ساخت چنین ابزاری مستلزم آن است که «دقت» آن با به‌هنگارسازی گزارش‌های هر دو شخص تنظیم یا تضمین شده باشد؛ پس به نقطه‌ی شروع برمی‌گردیم. نکته‌ی این پمپ شهود [یا آزمون فکری] این است که مقایسه‌ی بین‌الاشخاصی کیفیت‌های ذهنی حتی با بهترین تکنولوژی ممکن نیست.<sup>۱</sup>

بنابراین حتی اگر در مورد تنظیم دستگاه از جهت تصاویری که به صفحه نمایش یا دستگاه ضبط کننده ارائه می‌دهد، تردید کنیم، از آن‌جا که این تنظیمات در مورد هر دو شخص یکسان‌اند، هم‌چنان می‌توان نتیجه گرفت که تجربه‌های یکی از آن‌ها دست‌کم در نسبت با دیگری معکوس است.

ولی شاید کسی فکر کند که این مورد به این دلیل دچار مشکل شد که بین‌الاشخاصی است؛ اگر کسی تجربه‌هایش را با تجربه‌های خودش مقایسه کند، می‌توان راهی برای تأیید تجربی آزمون کیف معکوس یافت. دنت چون شطرنج‌بازی حملات رقیب را نیز پیش‌بینی می‌کند. و آزمون فکری بعدی پاسخی خواهد بود به این مسئله، آزمون فکری زیر تقریری درون‌شخصی از آزمون فکری طیف معکوس است:

[آزمون فکری ۵] شوخی جراح اعصاب: تجربه‌ها در یک ذهن با هم مقایسه می‌شوند. یک روز صبح بیدار می‌شوید و می‌بینید که چمن قرمز شده، آسمان زرد شده و همین‌طور. هیچ کس دیگری در جهان متوجه ناهنجاری رنگ‌ها نشده است پس باید مشکل از شما باشد. شما حق دارید نتیجه بگیرید که دچار معکوس شدن کیفیت‌های رنگی شده‌اید (و بعداً متوجه می‌شوید که یک فیزولوژیست اعصاب سلول‌های عصبی شما را برای این کار دست‌کاری کرده است).<sup>۲</sup>

1. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, p.387.

2. Ibid, 388.

به این ترتیب، باید وجود کیفیت‌های ذهنی را بپذیریم، زیرا علی‌الاصول ممکن است کسی گزاره‌های مربوط به کیفیت‌های ذهنی تجربه‌اش را به‌طور درون‌نگرانه توجیه و تأیید کند. باید دید که دنت برای کیفیت ذهنی‌ای که فرد به شکل درون‌نگرانه به آن دسترسی دارد چه پاسخی دارد؟

دنت با آزمون فکری دیگری به این پاسخ اشکال وارد می‌کند:

[آزمون فکری ۶] جراحی عصبی جایگزین. دست‌کم دو راه وجود وجود دارد که جراح اعصاب در [آزمون فکری ۵]، [کیف معکوس] را ایجاد کرده باشد.

۱. این که [جراح] یکی از دریچه‌های مولد کیفیت‌های ذهنی، مانند عصب بینایی، را به گونه‌ای معکوس کرده باشد که همه‌ی رویدادهای عصبی مربوطه برعکس مقادیر عادی و اصلی خود بشوند. این کار علی‌الفرض کیفیت‌های ذهنی را معکوس می‌کند.

۲. این که همه‌ی دریچه‌های اولیه را دست‌نخورده بگذارد و صرفاً برخی از پیوندهای دسترسی به حافظه را معکوس کرده باشد. این کار علی‌الفرض به هیچ وجه کیفیت‌های ذهنی شما را معکوس نمی‌کند اما فقط استعدادهای مبتنی بر حافظه‌ی شما را برای واکنش به آن‌ها معکوس می‌کند.

وقتی که بیدار می‌شوید و جهان بصری خود را به کلی ناهنجار می‌یابید، فریاد خواهید زد: «عجب! اتفاقی افتاده! یا کیفیت‌های ذهنی من معکوس شده‌اند یا واکنش‌های متصل به حافظه‌ی من به کیفیت‌های ذهنی معکوس شده‌اند. نمی‌دانم کدام یک از این‌ها رخ داده است!»

آزمون فکری طیف معکوس درون‌شخصی عموماً یک پیشرفت محسوب می‌شد زیرا دیگر نیازی به مقایسه با مغز شخص دیگر نداشت. اما اکنون می‌توانیم بفهمیم که این توهمی بیش نیست، زیرا پیوند به تجربه‌های قبلی از طریق حافظه شبیه کابل فرضی‌ای است که ممکن است دو شخص را در [آزمون فکری ۴] به یکدیگر متصل

کند.<sup>۱</sup>

آری این‌جا با چالش عکس‌العمل‌های حافظه روبه‌رو خواهیم بود. این آزمون فکری نشان می‌دهد که صرف درون‌نگری یا تشخیص خود شخص از این‌که دارای کیفیت‌های معکوسی شده است نشان نمی‌دهد که واقعاً با موردی از کیف معکوس روبه‌رویم زیرا ممکن است واکنش‌های حافظه‌ای شخص به کیفیت‌های ذهنی از میان رفته باشد، نه این‌که کیفیت‌های ذهنی‌اش معکوس شده باشند. و نمی‌توان صرفاً از درون (از طریق درون‌نگری) مشخص کرد که کدام یک از این دو اتفاق روی داده است.

به این ترتیب، طرح کلی استدلال دنت به صورت زیر است:

۱. کیفیت‌های ذهنی – آن‌طور که با آزمون‌های فکری کیف معکوس و مفقود نشان داده می‌شوند – قابل تأیید و ابطال نیستند (چه در صورت‌بندی بین‌الاشخاصی مانند ۱ و چه در صورت‌بندی درون‌شخصی مانند ۵).

۲. هر چیزی که قابل تأیید و ابطال نیست ناپذیرفتنی است.

۳. پس کیفیت‌های ذهنی ناپذیرفتنی‌اند.

مثال‌های فوق‌تر قرار است نشان دهند که هرچند مطابق آزمون‌های سنتی کیف معکوس (آزمون‌های ۱ و ۲)، کیفیت‌های ذهنی به طور بی‌واسطه قابل درک‌اند، اما با توجه به نتیجه‌گیری از آزمون‌های ۳ و ۶، دنت نتیجه می‌گیرد که کیفیت‌های ذهنی به طور بی‌واسطه قابل درک نیستند. زیرا نمی‌توان تنها از راه درون‌نگری روشن ساخت که کیفیت‌های ذهنی معکوس شده‌اند یا واکنش‌های مربوط به حافظه‌ی شخص به کیفیت‌های ذهنی معکوس شده‌اند. و از نگاه دنت با توجه به این‌که تنها ابزار ما برای پی بردن به کیفیت‌های ذهنی همین آزمون‌های فکری و شهودها هستند، این تناقض در شهودها نشان می‌دهد که مفهوم کیفیت‌های ذهنی مغشوش است و از چیز مشخصی حکایت نمی‌کند.

---

1. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, p.388.

اما شاید کسی به آزمون فکری ۶ اعتراض کند که حتی اگر شخص به طور بی‌واسطه و مستقیم نداند که دچار معکوس شدن کیفیت‌های ذهنی شده است یا دچار معکوس شدن خاطرات مربوط به کیفیت‌های ذهنی، هم‌چنان به طور بی‌واسطه می‌داند که مثلاً در حال حاضر، تجربه‌ای بصری از رنگ آبی آسمان یا رنگ سبز چمن دارد. اما این اشکال نکته‌ی دنت را درنیافته است: یکی از خاطرات یا محفوظات مربوط به کیفیت‌های ذهنی واکنش‌های گفتاری به این کیفیت‌های است. مثلاً در حافظه‌ی من قبل از دستکاری جراح، کیفیت ذهنی آبی با واژه‌ی «آبی» و البته مفهوم آبی و کیفیت ذهنی قرمزی با واژه‌ی «قرمز» و مفهوم قرمزی پیوند دارد، اما پس از دستکاری در حافظه، کیفیت ذهنی آبی با واژه‌ی «قرمز» و مفهوم قرمزی و کیفیت ذهنی قرمزی با واژه‌ی «آبی» و مفهوم آبی پیوند می‌یابد. در این صورت، من واقعاً به طور بی‌واسطه نمی‌دانم که در حال تجربه‌ی آبی از رنگ آسمان هستم یا تجربه‌ی قرمز، مگر این‌که از طریق تجربه و به‌طور پسینی بدانم که آیا مسیرهای اتصال حافظه‌ام به کیفیت‌های ذهنی معکوس شده است یا نه. دنت با چند آزمون فکری دیگر سعی می‌کند تا نشان دهد که کیفیت‌های ذهنی از منظر اول‌شخص و به طور بی‌واسطه قابل درک نیستند. مثال معروف چیس و سنبرن یکی از آنهاست:

[آزمون فکری ۷] دو چشنده‌ی قهوه به نام‌های آقای چیس و آقای سنبرن، در کنار چند چشنده‌ی قهوه‌ی دیگر، برای ماکسول هاوس کار می‌کردند؛ کار آن‌ها این بود که مطمئن شوند مزه‌ی ماکسول هاوس طی سال‌ها ثابت باقی مانده یا نه. آقای چیس یک روز، حدود شش سال پس از شروع به کار در ماکسول هاوس، نزد آقای سنبرن اعتراف می‌کند: «دوست ندارم به این موضوع اعتراف کنم، ولی من دیگر از این کار لذت نمی‌برم. شش سال پیش که به ماکسول هاوس آمدم، فکر می‌کردم که قهوه‌ی ماکسول هاوس خوشمزه‌ترین قهوه‌ی جهان است. من افتخار می‌کردم که در مسئولیت حفظ این طعم طی چند سال سهیم بوده‌ام. و ما کار خود را به خوبی انجام داده‌ایم؛ قهوه دقیقاً

همان طعمی را دارد که آن موقع داشت. اما؛ می دانی، من دیگر این مزه را دوست ندارم! ذائقه‌ی من فرق کرده است. من قهوه‌نوش حرفه‌ای‌تری شده‌ام. دیگر "آن" مزه را اصلاً دوست ندارم».

سنبرن با علاقه‌ی زیادی از این اعتراف استقبال می‌کند: «جالب است که این را می‌گویی زیرا چیزی شبیه به همین برای من اتفاق افتاده است. وقتی من اندکی قبل از تو به این جا آمدم، مثل تو فکر می‌کردم که قهوه‌ی ماکسول هاوس بهترین مزه را دارد. و الان مثل تو علاقه‌ای به قهوه‌ای که می‌سازیم ندارم. ولی ذائقه‌ی "من" تغییر نکرده. من فکر می‌کنم در اندام‌های چشایی یا سایر بخش‌های دستگاه ادراکی تجزیه‌ی طعم من اتفاقی افتاده است. قهوه‌ی ماکسول هاوس برای من آن مزه‌ای را که قبلاً داشت ندارد؛ اگر همان مزه را داشت من هنوز هم آن را دوست می‌داشتم، چون فکر می‌کنم آن مزه بهترین مزه‌ی قهوه است. من نمی‌گویم که ما کار خود را خوب انجام نداده‌ایم. بقیه‌ی شما چشنده‌ها توافق دارید که مزه‌ی قهوه همان است، و من باید اعتراف کنم که من هم از یک روز تا روز بعد، هیچ تغییری را تشخیص نمی‌دهم. پس این فقط مشکل من است. فکر می‌کنم دیگر به درد این کار نمی‌خورم».<sup>۱</sup>

نکته‌ی اصلی این مثال آن است که ممکن است من به طور بی‌واسطه ندانم که کدام اتفاق برایم افتاده است: آیا کیفیت طعم قهوه برایم تغییر کرده است و دیگر همان کیفیت ذهنی قبلی نیست یا این که کیفیت همان است و این گرایش من به آن کیفیت است که تغییر کرده است؟ این مثال نشان می‌دهد که کیفیت‌های ذهنی خطاناپذیر نیستند و این که شخص مرجعیت ممتاز و نهایی در مورد این کیفیت‌ها نیست.

با توجه به آزمون‌های صوری‌ای که دنت مطرح ساخته است آیا وجود کیفیت‌های ذهنی برچیده شده است؟ اما باید گفت که این کیفیت‌ها نزدیک‌ترین چیز به ما هستند و نمی‌توان به راحتی وجودشان را از نظر دور داشت. برای این که تبیین کاملی از

1. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, pp.389-390.

رویدادهای گیتی داشته باشیم نمی‌توانیم وجود حیات ذهنی را نادیده بگیریم. پیش از نتیجه‌گیری نخست پاسخ‌های احتمالی را بررسی کرده و آنگاه بحث را به پایان خواهیم رساند.

### پاسخ‌ها به استدلال دنت

پاسخ اول: تای در سیاق دیگری (جایی که علیه درستی فرضیه‌ی کیف معکوس استدلال می‌کند) به طور ضمنی امکان کیف معکوس را نشان می‌دهد (به عبارت دیگر، از نظر تای کیف معکوس ممکن است، هرچند صادق نیست، اما از نظر دنت اساساً کیف معکوس «ممکن» نیست). استدلال تای این را هم نشان می‌دهد که در موارد کیف معکوس، تفاوتی کارکردی میان فرد عادی و فرد دارای کیف معکوس وجود دارد و این تفاوت به طور تجربی نیز قابل تأیید و اثبات است. برای مثال، فرض کنید که شخص دچار کیف معکوس در حال نگاه کردن به جدول رنگ‌ها است و در این جدول، زرد سیر در سمت چپ آبی سیر قرار گرفته است. اگر واقعاً تجربه‌های این فرد به لحاظ پدیداری برعکس تجربه‌های افراد عادی باشند، او در واقع این جدول را به این صورت تجربه می‌کند که رنگ آبی در سمت چپ رنگ زرد قرار دارد. در نتیجه، اگر از او پرسند که کدام یک از این دو رنگ روشن‌تر است، او باید بگوید که رنگ سمت راست روشن‌تر است درحالی‌که افراد عادی در پاسخ به این پرسش، رنگ سمت چپ را روشن‌تر می‌دانند. این یک تفاوت کارکردی (و قابل تأیید) میان افراد معکوس و افراد عادی است.<sup>۱</sup> می‌توان مشابه چنین پاسخی را در مثال چیس و سنبرن در آزمون فکری دنت نیز بازسازی کرد: مثلاً اگر کیفیت چشایی تجربه‌ی قهوه تغییر کرده باشد و از  $q_1$  به  $q_2$  تبدیل شده باشد و اگر مواردی وجود داشته باشد که در آن‌ها  $q_1$  هنگامی که پس از تجربه‌ی کیفیت چشایی دیگری مانند  $q_3$  رخ می‌دهد، کمی شدیدتر احساس می‌شود اما

1. Tye, M., *Ten Problems of Consciousness: A Representational Theory of the Phenomenal Mind*, MIT Press, 1997, pp.209-204.

q2 خفیف‌تر احساس می‌شود، می‌توان نشان داد که راهی برای تأیید این‌که چیس واقعاً دچار تغییر در کیفیت‌های چشایی شده است یا کیفیت‌هایش یکسان باقی مانده‌اند و صرفاً گرایش‌هایش به این کیفیت‌ها است که تغییر یافته است، وجود خواهد داشت. به این ترتیب، چه در موارد بین‌الاشخاصی و چه موارد درون‌شخصی، می‌توان تفاوت‌های کارکردی قابل تأییدی میان کیفیت‌های ذهنی به دست داد.

پاسخ دوم: ویلیام وب در پاسخ به چالشی که دنت در آزمون طوفان فکری (۴) مطرح کرده است، بیان می‌کند که علی‌الاصول پیشرفت در تکنولوژی می‌تواند تأییدی تجربی برای معکوس شدن کیفیت‌های ذهنیِ دو شخص مختلف به دست دهد. فرض کنید که شخص عادی (که کیفیت‌های ذهنی‌اش معکوس نیست) ابتدا دستگاه طوفان فکری را در مورد خودش امتحان می‌کند. فرض کنید که این دستگاه قابلیت ضبط تصویری کیفیت‌های ذهنی‌ای که شخص تجربه می‌کند را داشته باشد. شخص با اتصال دستگاه طوفان فکری به یک صفحه‌ی نمایش می‌تواند تصویری را که این دستگاه از کیفیت‌های ذهنی او به دست می‌دهد را ببیند. ابتدا دستگاه آسمان را زرد و چمن را قرمز نشان می‌دهد. شخص با تنظیم دستگاه، به تصویر آسمان آبی و چمن سبز از تجربه‌های خود می‌رسد و به این ترتیب اطمینان می‌یابد که دستگاه، کیفیت‌های ذهنیِ تجربه‌ی خودش را همان‌طور که به نحو کیفی برای او پدیدار می‌شود ضبط و پخش می‌کند. سپس این شخص دستگاه را با همان تنظیمات در مورد شخص دوم (که کیفیت‌های ذهنی تجربه‌هایش معکوس‌اند) امتحان می‌کند و می‌بیند که تصاویر ضبط‌شده‌ی به دست آمده از دستگاه آسمان را زرد و چمن را قرمز نشان می‌دهند. شخص چند بار دیگر دستگاه را در مورد خودش و دوستش امتحان می‌کند و از قابل اعتماد بودن عملکرد دستگاه اطمینان می‌یابد و نتیجه می‌گیرد که کیفیت‌های ذهنیِ تجربه‌های دوستش دست کم در نسبت با کیفیت‌های ذهنیِ تجربه‌های خودش معکوس‌اند. به این ترتیب، علی‌الاصول

روشی تجربی برای تأیید کیفیت‌های ذهنی معکوس بین‌الاشخاصی وجود دارد.<sup>۱</sup> پاسخ سوم: لازم نیست مفهوم کیفیت‌های ذهنی دربردارنده‌ی این چهار ویژگی باشد بلکه می‌توان آن را بدون این چهار ویژگی هم تصور کرد. اساساً خود دنت در ابتدای مقاله‌اش که درصدد معرفی مفهوم پیشانظری کیفیت‌های ذهنی است از مفهوم ساده‌تری سخن می‌گوید: «نحوه‌هایی که چیزها به نظرمان می‌رسند و هیچ چیزی قطعی‌تر از کیفیت‌های ذهنی در جهان وجود ندارد».<sup>۲</sup> این مفهوم ممکن است خصوصی یا قابل درک بی‌واسطه یا بیان‌ناپذیر نباشد. حتی خیالی بودن این جهان برای من بیننده ممکن است واقعی به نظر برسد. مشکلی که ظاهراً دنت را می‌رنجاند عدم انطباق همه‌ی ویژگی‌های درونی با مفهومی به عنوان کیفیت‌های ذهنی است. این ویژگی‌هاست که سبب دردسر شده است. تجربه‌ی آگاهانه در اندیشه دنت فاقد هرگونه ویژگی خاصی می‌باشد. شاید تعریفی که از کیفیت‌های ذهنی ارائه شده است خالی از ایراد نباشد ولی باید به این موضوع اعتراف کرد که خود دنت نیز به روشنی وجود کیفیت‌های ذهنی را انکار نمی‌کند بلکه به تعریف ویژگی‌های آن‌ها هجوم می‌برد. با توجه به این‌که تعریف و توصیف یک کیفیت از طریق دستگاه زبانی ممکن است ایرادات چندی را به همراه داشته باشد خود این موضوع دلیلی قوی برای رد وجود کیفیت‌های ذهنی نیست.

شهوداً به نظر می‌رسد ادراک‌های حسی نوعی ارتباط مستقیم با جهان است. کیفیت‌های ذهنی که خود بخشی از عمل تجربه به‌شمار می‌روند و نمی‌توان آن را جدای از تجربه در نظر گرفت. درک ما از کیفیت‌های ذهنی بی‌واسطه است و برای درک آن نیازمند هیچ زنجیره‌ی علی‌ای نیستیم. کیفیت‌های ذهنی اموری پدیداری هستند و معرفت ما به آن‌ها با معرفت ما به هر چیز دیگری متفاوت است، زیرا تجربه‌ی ویژگی‌های پدیداری مستلزم تحقق آن‌هاست و در نتیجه صرف تجربه‌ی آن‌ها برای معرفت به وجود آن‌ها کافی است، برخلاف تجربه یا مشاهده‌ی امور فیزیکی که مستلزم

1. Wbb, W., "Quining the Quining of Qualia", *Ephemeris*, 2013, p.135.

2. Dennett, *Consciousness in Modern Science*, pp.381-382.

تحقق آن‌ها نیست چرا که ممکن است تجربه‌ی شخص از یک شیء فیزیکی کاملاً توهمی باشد.

شخصی چون S برای فهمیدن X باید موضعی سابجکتیو داشته باشد تا بتواند فهمی از X را بدست آورد. این شخص آن گونه که اشیاء در زمان و مکان خاصی بر او جلوه‌گر می‌شوند یک تجربه‌ی پدیداری خواهد داشت که وابسته به جنبه‌های ادراکی اوست. ویژگی‌های پدیداری تنها از طریق داشتن‌شان احساس می‌شوند و نوعاً هر فردی به‌خاطر تفاوت در پردازش اطلاعاتی که توسط ابزارهای حسی خود در زمان و مکانی خاص دریافت می‌کند ممکن است که کیفیت‌های ذهنی خاص خود را دارا باشد.

ادراک پدیداری همان ادراک گزاره‌ای نیست؛ دانستن این‌که دیوار قرمز است غیر از تجربه‌ی قرمزی دیوار است، زیرا کسی که دچار کوررنگی است می‌تواند معرفت گزاره‌ای به قرمزی دیوار داشته باشد اما نمی‌تواند واجد تجربه‌ای از قرمزی آن باشد. علی‌الاصول این امکان وجود دارد که پدیداری بودن کیفیت‌های ذهنی را بر اساس ویژگی‌های عینی و عموماً مشاهده‌پذیر آن‌ها تبیین کنیم. در این صورت، توصیفی از جهان که این خصوصیات را دربردارد توصیف کاملی از جهان خواهد بود که هیچ چیزی را از قلم نمی‌اندازد. به فرض این‌که بدون وجود کیفیت‌های ذهنی به توصیف و تبیین یک امر در جهان پردازیم آیا شرح ما از آن واقعه یک شرح کامل است و یا این‌که بخشی اساسی و کیفی زندگی را از نظر دور انگاشته‌ایم؟ به نظر می‌رسد که معرفت گزاره‌ای ما به کیفیت‌های ذهنی غیر استنتاجی است. زیرا توصیفات برخلاف تجربه‌ها کاملاً وابسته به حالات شناختی ما مانند باورها و حافظه‌ی ما هستند. مثلاً ممکن است من در معرفت گزاره‌ای خودم به این‌که در تجربه‌ام شیء‌ای سرخ-آبی را که پدیدار می‌شود، خطا کنم، به این دلیل که در توصیف کیفیت دیداری مربوط ممکن است خطا کرده باشم و کیفیت پدیداری نیلی رنگ را با سرخ-آبی اشتباه گرفته باشم.

و اگر فرض کنیم که این‌همانی کیفیت‌های ذهنی با ویژگی‌های فیزیکی واقعاً

محتمل باشد تأکید بر غیرفیزیکی بودن کیفیت‌های ذهنی بسیار شتاب‌زده خواهد بود چرا که در آن صورت همانند مسئله‌ی ذهن-بدن گیر خواهیم افتاد.

حتی اگر کیفیت‌های ذهنی با ویژگی‌های فیزیکی این‌همان باشند (هر چند که فیزیکالیزم تاکنون نتوانسته است که تبیینی قابل قبول از این موضوع ارائه دهد.) هم‌چنان می‌توانیم به این دیدگاه قائل شویم که کیفیت‌های ذهنی دوجهره دارند: یک چهره‌ی پدیداری و یک چهره‌ی عینی و می‌توان گفت که چهره‌ی پدیداری با چهره‌ی عینی‌اش تعیین می‌یابد و تبیین می‌شود.<sup>۱</sup>

به این ترتیب به یک معنا می‌توان گفت که کیفیت‌های ذهنی جنبه‌ی پدیداری خاصی دارند که تنها از منظر خاصی قابل درک است، هر چند این سخن لزوماً تبیین فیزیکی از کیفیت‌های ذهنی را منتفی نمی‌سازد. و به آسانی نمی‌توان وجود این کیفیت‌ها را انکار کرد هر چند که نحوه‌ی وجود داشتن آن‌ها در پرده‌ای از ابهام باشد.

#### نتیجه

این نوشته بررسی پمپ‌های شهودی (آزمون‌های فکری) بود که دنت برای انکار وجود کیفیت‌های ذهنی مطرح کرده بود، هر چند که به روشنی دنت وجود کیفیت‌های ذهنی را انکار نمی‌کند. او تنها ویژگی‌های این کیفیت‌ها را زیر سؤال می‌برد. با توجه به عدم ارائه‌ی دلیل قانع‌کننده‌ای برای انکار وجود کیفیت‌های ذهنی از سوی دنت علی‌الاصول راه‌های تجربی برای تشخیص تغییر کیفیت‌های ذهنی در دست داریم و در نتیجه با توجه به شهودهای مربوطه باید وجود آن‌ها را بپذیریم و حتی اگر حالت‌های ذهنی چیزی جز حالت‌ها و فرآیندهای فیزیکی نباشند هنوز چیزی وجود دارد که کیفیتِ تجربه کردنِ این حالت‌های فیزیکی است. علاوه بر این موضوع، ما برای این‌که بتوانیم به توصیفی کامل از جهان دست یابیم می‌بایست هر دو جنبه کمی و کیفی و یا به سخن دیگر هم جنبه‌ی

1. Bailey, *Phenomenal Properties: The Epistemology and Metaphysics of Qualia*, p.142.

جسمانی و هم جنبه‌ی ناجسمانی را برای توصیف کامل یک رویداد پیش چشم داشته باشیم اگر چه نحوه‌ی وجودی این گونه از کیفیت‌ها و جنبه‌ی ناجسمانی آن‌ها هنوز مبهم باشد.

### منابع

- Bailey, A. R., *Phenomenal Properties: The Epistemology and Metaphysics of Qualia*, Doctoral Dissertation, University of Calgary, 1998.
- Dennett, D. C., *Brainstorms: Philosophical Essays on Mind and Psychology*, No. 8, MIT Press, 1981.
- Dennett, D. C., Quining qualia. In Anthony J. Marcel & E. Bisiach (eds.), *Consciousness in Mmodern Science*, Oxford University Press, 1988.
- Maund, Barry, "A Defense of Qualia in the Strong Sense", *The Case for Qualia*, E. Wright (ed.), 2008.
- Nagel, T., "What is it like to be a bat?", *The Philosophical Review*, 1974.
- Robinson, H., *Perception*, New York, Routledge, 1994.
- Siegel, Susanna, "Cognitive Penetrability and Perceptual Justification", *Noûs*, 46.2, 2012.
- Tye, M., *Ten Problems of Consciousness: A Representational Theory of the Phenomenal Mind*, MIT Press, 1997.
- Wbb, William, "Quining the Quining of Qualia," *Ephemeris*, 2013.